

## غزل شماره ۱۰۲

دوش اگهی زیارِ سفر کرده داد باد

من نیردل به باد دهم، هر چه باد باد

کارم بدان رسید که همرازِ خود کنم

هر شام برق لامع و هر باد اباد

در چینِ طره تو دل بی حفاظ من

هرگز نگفت مسکن مالوف یاد باد

امروز قدر پند عزیزان شناختم

یارب روانِ ناصح ما از تو شاد باد

خون شد دلم به یاد تو هر که که در چمن

بند قبای غنچه گل می کشاد باد

از دست رفته بود وجود ضعیف من

صبحم به بوی وصل تو جان باز داد، باد

حافظ نهاد نیک تو کاست بر آورد

جان ما فدای مردم نیکو نهاد باد

## تفسیر فال

یادآوری ایام قدیم می‌تواند دلت را به طرز شگفت‌انگیزی شاد کند و احساس نوستالژی را در تو زنده نماید. به یاد روزهایی می‌افتی که در آن‌ها آزادی مطلق داشتی، صبح‌ها و شام‌ها بدون هیچ قید و شرطی به زندگی خود ادامه می‌دادی. در دل خود دردها و غم‌های زیادی را احساس می‌کنی و این حس نیاز شدید به یک هم‌راز و هم‌سخن تو را به جستجوی کسی وا می‌دارد که بتوانی با او از مشکلاتت صحبت کنی. هرچند خود را ضعیف تصور می‌کنی، اما در عمق وجودت دلی قوی و مقاوم داری که تو را در برابر چالش‌های زندگی استوار نگه داشته است. حالا به خوبی درمی‌یابی که نصیحت‌های حکیمانه بزرگان چقدر تأثیرگذار بوده‌اند و چطور بر موفقیت‌های تو افزوده‌اند. تمام خاطرات با قید تاریخ بر قلبت حک شده است، مانند اثری هنری که هیچ‌گاه محو نمی‌شود؛ این خاطرات تو را شکل داده‌اند و تا آخر عمرت، یاد آن روزها با نیک‌نامی و کامروایی زندگی خواهی کرد.

به کوشش : [پارسی‌دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)